

## آزادی در نگاه فروغ

فاطمه رحمانیان کوشکچی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

### چکیده

این مقاله، آرمان آزادی را در دیوان فروغ فرخزاد مورد بررسی قرار می‌دهد. در ابتدا برای نشان دادن بستر فکری فروغ به وضعیت زنان و فضای اجتماعی ایران در دهه‌ی سی و چهل اشاره شده سپس به بیان سیر اندیشه‌ی شاعر نسبت به مفهوم آزادی در سه دفتر اول با دو دفتر آخر پرداخته شده است. موانع در راه آزادی و هدف شاعر از طرح آن نیز قسمت‌هایی از این مقاله را دربرمی‌گیرد.

با توجه به دید بازتری که در دهه‌ی سی و چهل نسبت به زن پدید آمد، زنان توانستند، حرف‌های نگفته‌ی خود را بر زبان آورند. همچنین شاعران با توجه به دگرگونی‌های اجتماع، مضامین اجتماعی را که آزادی یکی از آنهاست در اشعارشان منعکس می‌کنند. با دسته‌بندی آزادی‌های مورد نظر شاعر، او به دنبال آرمان‌شهری است که در آن آزادانه از عشقش بگوید و شعرش را با معیارهای خودش بسراید و خود را از زیر بار نگاه سطحی مردم جامعه برهاند که زن را به خاطر جنسیتش از حضور در جامعه بازمی‌دارند. همچنین خواستار حضور آزادانه‌ی مردم در جامعه است.

فروغ آزادی را عاملی برای رشد و شکوفایی می‌بیند و پایبندی به سنت‌های جامعه، نگاه سطحی مردم به خصوص مردان را نسبت به زنان، تبعیض در اجتماع و گاهی تقدیر و سرنوشت را از موانع این راه برمی‌شمارد.

در رهگذر بلوغ فکری و سیر اندیشه‌ی فروغ از فردیت به اجتماع، آرمان‌های او نیز دگرگونی می‌یابد. آرمانی چون آزادی در سرودن شعر، در دوره‌ی دوم فکری کمرنگ می‌شود و عشق با فاصله از تمایلات جوانی راه خود را دنبال می‌کند. در رابطه با آزادی زنان، دیگر مرد مانند پیش مورد هجوم قرار نمی‌گیرد و مسئله‌ی ارزشمندی و استقلال زن با نگاهی منطقی دنبال می‌گردد. توجه به اجتماع و آزادی مردم از موارد شایان توجهی است که در حیطه‌ی شعر این دوره وارد می‌شود.

**واژگان کلیدی: آزادی، زن، فروغ فرخزاد، تولدی دیگر**

## مقدمه

آرمان مجموعه خواسته‌های هر فرد می‌باشد، به منظور رهایی از واقعیت‌های ناخوشایند و رسیدن به حقیقت و کمال که شخص در رؤیاهای خود، آن را می‌پروراند.

شاعران در شعرهای خود، به صورت پوشیده یا آشکار، به بیان آرمان‌های خود می‌پردازند. فروغ نیز از این قاعده مستثنی نیست و در جای‌جای اشعارش ردپایی از خواسته‌هایش یافت می‌شود. یکی از آرمان‌های آشکار فروغ آزادی است. عواملی که باعث پدید آمدن چنین تفکری در ذهن شاعر جوان شد را می‌توان چنین بیان کرد:

دیدگاه جامعه نسبت به زن: تا قبل از انقلاب مشروطه، زنان وضع نابسامانی داشتند و حضور آنان در جامعه دیده نمی‌شد یا بسیار کم‌رنگ بود. بعد از انقلاب مشروطه، زنان محصور در محیط خانه، به فکر دفاع از حقوق خود افتادند و درصدد کنار گذاشتن قید و بندهای جامعه برآمدند که آنان را فقط در چارچوب خانه می‌دید. (یزدانی، ۱۳۸۶: ۱۸۳) با تصویب قطع‌نامه‌ای در سال ۱۲۸۶ شمسی اولین گام‌ها برداشته شد و زنان توانستند به مدرسه راه یابند. (همان: ۱۸۵) با حضور زن در جامعه و نگاه جدیدی که نسبت به او به وجود آمد، مردان نیز به حمایت از زنان برخاستند و آنان را در دستیابی به آزادی یاری دادند. (همان: ۱۹۳)

این حرکت رو به رشد ادامه یافت تا جایی که در دهه‌ی چهل، اعطای حق رأی و وکالت مجلس به زنان، مطرح شد و پس از مدتی، با وجود مخالفت‌های شدید به تصویب رسید. (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۳: ۹) در سایه‌ی این حمایت‌ها، زنان با ورود به عرصه‌های متفاوت اجتماعی، بیش از پیش، شروع به پیشرفت کردند.

این روند در زمینه‌ی فرهنگی و ادبی هم خود را نشان داد و در نتیجه‌ی توجه به شاعران زن، برای اولین بار در مدت زمانی کوتاه، سه کتاب تذکره درباره‌ی زنان نوشته شد.<sup>۱</sup> (کراچی، ۱۳۸۳: ۸۰)

در این شرایط، زنان با به دست آوردن اعتماد به نفس و باور این موضوع که یکی از افراد جامعه‌اند، دلیلی برای پنهان کردن احساسات خود نمی‌بینند؛ تا جایی که با ورود به حیطه‌ی مسائل اجتماعی، به بیان دردهای جامعه می‌پردازند.

از شاعران زن مشهور این دوران: طاهره‌ی صفارزاده، سیمین بهبهانی و ماهرخ پورزینال، نور الهدی منگنه و مهین اسکندری و... و در رأس همه‌ی آنان فروغ فرخزاد (۱۳۱۳-۱۳۴۵) را می‌توان نام برد که اجتماع هرزه و فاسد زمان خود را به تصویر می‌کشند و از وضعیت زن، موقعیت افراد ستمدیده در جامعه و رواج فقر و بزهکاری، به فریاد می‌آیند.

به طور کلی زنان شاعر با فرهنگ سنتی مرد محور ایران - که سدی در برابر آزادی نسبی به وجود آمده در جامعه بود- به ستیز پرداختند و مرد در شعر آنان، مورد هجوم قرار گرفت؛<sup>۲</sup> (کراچی، ۱۳۸۳: ۸۸) البته نباید اشعار عاشقانه آنان را از نظر دور داشت.

وضعیت اجتماعی ایران در دهه‌ی سی و چهل: در دهه‌ی سی، با شکست تاریخی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روبرو می‌شویم. با این واقعه پایه‌های جامعه متزلزل شده یأس و ناامیدی اجتماع را فرامی‌گیرد. چنین محیطی باعث فرورفتن شعر در هاله‌ای از ناامیدی و سیاهی می‌شود که ناشی از ذهن سردرگم شاعران است. (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۱۲۷)

شعر در این دهه به چند صورت خود را نشان می‌دهد: عده‌ای از شاعران برای گریز از شرایط نامساعد کنونی به شعرهای عاشقانه روی می‌آورند و صدای تکامل رمانتیسم در شعر آنان به گوش می‌رسد. گروهی دیگر به خاطر فضای خفقان‌آور موجود، با زبان سمبل و در پرده به بیان معایب جامعه می‌پردازند و تم اجتماعی، شعر آنان را دربرمی‌گیرد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۰-۵۹)

روشنفکران پریشان که تحمل اجتماع پیرامون برایشان دشوار است، به اعتراض و مخالفت با عرف و اخلاقیات حاکم بر جامعه می‌پردازند و به در هم شکستن قیدها روی می‌آورند؛ در نتیجه در شعر این دوره، شاعران از معشوق خود به صورت آشکارتری یاد می‌کنند، به موازات آن، آزادی بیان احساس هم رواج می‌یابد و نوعی کفر گفتن و تظاهر به فسق درون مایه اصلی شعر این دوره را تشکیل می‌دهد. (همان: ۶۲)

دهه‌ی چهل، زمانی است که محمدرضا پهلوی، به پیروی از غرب در اندیشه‌ی مدرنیزه کردن ایران برمی‌آید. از آن جا که جوهره‌ی مدرنیسم، آزادی است، (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۳: ۱۴) تحقق این امر با کنار گذاشتن سنن قدیمی امکان‌پذیر بود. در کنار گرایش که شاعران از دهه‌ی پیش نسبت به سنت‌شکنی پیدا کرده بودند، باعث شد که این مسئله، بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد؛ (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۷۰) با این تفاوت که مانند دوره‌ی قبل برخاسته از هیجانان شدید عاطفی نیست و منطقی‌تر شده است؛ شاعران در برخورد با مسائل اجتماعی متفکرانه به دنبال راه حل می‌گردند و برای بیان دردهای جامعه و رفع مشکلات و مطرح کردن اندیشه‌های خود که آزادی بر آن سایه افکنده از زبان سمبل و طنز استفاده می‌کنند. درحقیقت اصلی-ترین درون‌مایه‌ی شعر این دهه، اجتماع و مسائل مربوط به آن است. (همان: ۷۳) فروغ نیز با دفتر شعری "تولد دیگر" در مرکز این گروه از شاعران قرار می‌گیرد. (همان: ۶۹)

زندگی و آثار فروغ فرخزاد

فروغ در سال ۱۳۱۳ هـ ش در تهران به دنیا آمد. محیطی که دوران کودکی و نوجوانی خود را در آن گذراند، خانه‌ای بود با پدری نظامی و خودکامه و مادری منضبط و سختگیر که تمام افراد خانواده باید طبق قوانین خودساخته‌ی آنان زندگی می‌کردند و هیچ کس حق اظهارنظر نداشت و کوچکترین تخلف از آن اوامر تحمیلی با تنبیه همراه بود. چنانچه فروغ بارها به خاطر زیر پا گذاشتن آن ضوابط، تنبیه شد؛ همین موارد منجر به ایجاد نوعی بیگانگی بین او و والدینش گردید. همچنین ازدواج زودهنگام فروغ در شانزده سالگی و اصرار شوهرش بر ترک شعرهای بی‌پروا که منجر به جدا شدن او از همسر و فرزندش گردید و جفاهایی که از همسرش به خاطر ممانعت از ملاقات با پسرش دید، باعث شکل‌گیری نوعی عصیان در فروغ گشت. (فرخزاد، ۱۳۸۰: ۲۸۰-۲۷۳)

او که حاضر به تغییر دادن شخصیتش به گونه‌ای که پدر و همسرش می‌خواستند نبود، خواستار آن شد تا خود را از قید و بندهایی که باعث رکود و آزارش می‌شدند رها سازد. او سه دفتر شعر "اسیر" (۱۳۳۱)، "دیوار" (۱۳۳۶)، "عصیان" (۱۳۳۷) را با حاکمیت این مضمون منتشر کرد. صورت تکامل‌یافته‌ی اندیشه‌ی او، از جمله آزادی را در دفترهای "تولد دیگر" (۱۳۴۲) و "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" (۱۳۵۲) می‌توان مشاهده کرد.

سفرهای فروغ به کشورهای اروپایی و آشنایی با شعر شاعران غرب، به خصوص تی‌اس‌الیوت شاعر آمریکایی، در شکل‌گیری دیدگاه او بی‌تأثیر نبوده است. (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹) خود او خاطر نشان می‌کند که چگونه نگاه کردن را از نیما فرا گرفته است. (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۳: ۱۰۸)

### فروغ و آرمان آزادی

شعر جلوه‌گاه خواسته‌های درونی شاعران و مرکزی برای بیان احساسات آنهاست. آزادی به عنوان یکی از تمایلات مورد توجه انسان، بخشی از اشعار برخی از شاعران را دربرمی‌گیرد.

فروغ در زمره‌ی این گروه از شاعران قرار می‌گیرد. با مطالعه و بررسی دیوان او، می‌توان آزادی‌خواهی را در اشعارش مشاهده کرد. آزادی‌ای که با رهایی از قید و بند آداب و رسوم و دیدگاهی نو نسبت به زن و شخصیت او و در مرحله‌ی بالاتر نگاهی عادلانه به تمامی افراد اجتماع میسر می‌گردد.

او با وجود آگاهی از سختی راهی که در پیش گرفته است؛ یعنی قیام علیه سنت و جامعه‌ی مردمحور، راه خود را دنبال می‌کند. او در سه دفتر اول شعری، آزادی برخاسته از آرزوهای رمانتیک جوانی و درخواست-

های غریزی را طلب می‌کند که برخلاف عرف و عادت‌های مسلط بر جامعه است. چنانچه عنوان‌های "اسیر"، "دیوار" و "عصیان"، تمنای آزادی را از درون شاعر نشان می‌دهد.

فروغ در جایی مانع آزادی‌اش را مرد و عرفی که او را قدرت برتر دانسته می‌داند و در جایی دیگر در نتیجه‌ی تضاد درونی که بر خورد دیگران برای او به همراه آورده است سر به عصیان می‌کشد و تقدیر و سرنوشتی را که خدا برای او رقم زده است، عاملی قلمداد می‌کند که در راه رسیدن به خواسته‌هایش قرار گرفته است؛ مانند شعرهای عصیان از دفتر عصیان.

در نهایت اندیشه در همین مقوله‌ها و کمرنگ شدن احساس و جایگزینی تفکر، فروغ را به سوی شناخت و نبوغ فکری در دفترهای "تولد دیگر" و "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" می‌کشاند. احتمالاً گذشت سال-ها و رسیدن تقریبی به آن آزادی که به دنبالش بود، او را راضی نکرد؛ بنابراین این آزادی سطحی مطرح شده در قبل، معنای وسیع‌تری به خود می‌گیرد و شاعر با دیدی بازتر و آگاهانه بدان می‌نگرد. اگر چه در چند شعر دفتر تولدی دیگر، رگه‌هایی از آن تفکرات دوره‌ی قبل با نگاهی منطقی‌تر دیده می‌شود ولی همچنان که پیشتر می‌رویم، می‌بینیم که شاعر به مرور خویشتن را کنار می‌زند، با نگرشی بازتر با مسائل اجتماعی و واقعیات زندگی روبرو می‌شود و علاوه بر اشعار زنانه، درون‌مایه‌ی اجتماعی، فضای شعری او را دربرمی‌گیرد. فروغ با رسیدن به نبوغ فکری و فاصله از دنیای درون به جهانی بزرگ‌تر می‌اندیشد که انسان‌هایی چون او در آن زندگی می‌کنند؛ بر همین اساس با قرار دادن خود در جایگاه افراد ستمدیده، با نگاهی نو می‌سراید.

### آزادی در عشق

در ابتدا آشکارترین خواسته‌ی فروغ عشق است ولی نه آن عشقی که شاعران زن تاکنون از آن سروده‌اند بلکه عشقی نامتعارف است که از احساسات دوران نوجوانی و جوانی او نشأت می‌گیرد. او با بیانی بی‌پروا و برخلاف جامعه‌ی سنتی خود، در عین طرح مسائل کاملاً شخصی، آشکارا از معشوق مردش سخن می‌گوید. هرچند قبل از او شاعرانی؛ مثل رابعه و مهستی شعرهای عاشقانه سروده بودند ولی تا آن روز هیچ شاعر زنی تا این اندازه، بی‌پرده و مستقیم از عشق و معشوق خود نسروده بود. او این سنت را شکست و با زبانی تند و تیز در برابر تمامی محدودیت‌ها ایستاد و بدون در نظر گرفتن آینده و نظرات مخالف دیگران با جسارت به عشق و بیان آزادانه‌ی آن در شعرش پناه برد. بسامد بالای واژگان زندان و قفس در این دوره، نشان دهنده‌ی موانعی است که در راه طلب عشق درآمیخته با آزادی او قرار گرفته است.

آری آغاز دوست داشتن است / گرچه پایان راه ناپیداست / من به پایان دگر نیندیشم / که همین دوست داشتن زیباست (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۶۷)

عشق با ویژگی معنادار کردن زندگی‌اش، او را «از زوال روزها و سوزها» می‌رهاند و چون نیرویی که با وجودش سرشته شده است در هنگام ناامیدی و تنگنای زندگی، قلب ناآرامش را آرامش می‌بخشد؛ به همین دلیل با وجود سرزنش‌ها و نگاه‌های بدبینانه‌ی اطرافیان، بی‌توجه به سخن آنان همچنان آزادانه فریاد می‌زند بیگمان زان جهان رویایی / زهره بر من فکنده دیده‌ی عشق / می‌نویسم به روی دفتر خویش / "جاودان باشی ای سبیده‌ی عشق" (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۹۱)

به طور کلی عشق و طلب آن، درون مایه‌ی اصلی شعر این دوره را دربرمی‌گیرد و شاعر جای به جای از آن می‌سراید.

چنانچه گفته شد فروغ، از آزادی در بیان احساسات عاشقانه‌ی خود استفاده کرد ولی عشق به تصویر کشیده شده در دو دفتر اخیر، آن عشق برخاسته از تمایلات جوانی نیست. در این مرحله، با پی بردن به تقدس ماهیت عشق، در ضمن ستایش عشق پاک و معشوق؛ دیگر از زندان و قفس خبری نیست و استفاده از اصطلاحات ممنوعه و انتقاد از بی‌وفایی یار، تا حد چشمگیری کاهش می‌یابد.

در واقع عشق هم درد و هم درمان اوست. در جایی عشق را معنادهنده‌ی زندگی و یاریگر روزهای سختی خود برمی‌شمارد.

وقتی که زندگی من / چیزی نبود، هیچ چیز جز تیک تیک ساعت دیواری / دریافتم، باید، باید، باید / دیوانه‌وار دوست بدارم (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۰۳)

و در جایی دیگر دردمند و خسته فریاد می‌زند

و زخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۸۹)

فروغ با وجود زخم‌های تنهایی و بدنامی که عشق برای او به همراه داشته است آن را رها نمی‌کند، به سرزنش کسانی می‌پردازد که به خاطر زنجیر امر و نهی‌های آداب و رسوم، خود را اسیر زندگی بی‌فروغ و توأم با ترس از برملا شدن عشق کرده‌اند. در مقابل از عشق آگاهانه‌ی خود که بی‌باکانه در آن قدم نهاده است، می‌گوید:

همه می دانند/ همه می دانند/ که من و تو از آن روزنه ی سرد عبوس/ باغ را دیدیم/ و از آن شاخه ی بازیگر دور از دست/ سیب را چیدیم/ همه می ترسند/ همه می ترسند، اما من و تو/ به چراغ و آب و آینه پیوستیم/ و نترسیدیم. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۵۱)

فروغ علاوه بر بیان عشق زمینی از عشق آسمانی نیز سخن به میان می‌آورد و نبود ایمان واقعی را اساس بزهکاری و سیاهدلی معرفی می‌کند که با سفر خود از دل‌ها، انسان‌ها را به جان هم انداخته است و باعث از میان رفتن پایه‌های دوستی و محبت و رواج کینه و فساد می‌گردد. او درد هستی را درد بی‌ایمانی می‌داند که نتیجه‌ای جز انحراف و نابودی معنویت و خوبی‌ها ندارد.

خورشید مرده بود/ و هیچکس نمی‌دانست/ که نام آن کبوتر غمگین/ کز قلب‌ها گریخته ایمان است. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۳۷)

ولی آن ایمانی که شاعر آزادانه به بیان آن می‌پردازد، آن ایمانی که مردم عادی (خاله خانجایی‌ها) با خرافات و اوهام خود آمیخته‌اند نیست که گاه‌گاهی در بین اشعارش به بیان برخی از آن‌ها پرداخته است و انعکاس بیزاری شاعر را از آن‌ها می‌توان حس کرد. در شعرهای به علی گفت مادرش روزی...، عروسک کوکی، پنجره و دلم برای باغچه می‌سوزد ردپای این طرز تفکر را می‌توان دید. فروغ این را نمی‌پذیرد و برای دستیابی به حقیقت امور، باز به عرف جامعه می‌تازد و درصدد کنار گذاشتن عقاید پوسیده‌ای برمی‌آید که آن را ایمان تلقی می‌کردند.

او با پی بردن به لایه‌های پنهانی آن ایمانی که پس از عصیانش به آن دست یافت، دیگر خدا را که روزی علت تمام ناکامی‌ها و خطاهای او بود مورد هجوم قرار نمی‌دهد چنانچه در دفتر عصیان به بیان آن پرداخته بود و از دید خود اعلام می‌کند که چگونه آزادی اندیشه و سیر در عمق مسائل او را به ایمان واقعی، هر چند بر خلاف عرف رسانده است.

چگونه روح بیابان مرا گرفت/ و سحر ماه ز ایمان گله دورم کرد! (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

آیا دوباره من از پله‌های کنجکاو خود بالا خواهم رفت/ تا به خدای خوب، که در پشت بام خانه قدم می‌زند سلام بگویم؟ (فرخزاد؛ ۱۳۸۱: ۳۰۵)

### آزادی در سرودن شعر

یکی از انگیزه‌ها و اهداف والای فروغ را در سه دفتر اول شعری، می‌توان سرودن شعر برشمرد که با آن به کشف ناشناخته‌ها نائل شده با دیگران رابطه برقرار می‌کند. او با اعتقاد به برابری زن و مرد حتی در

شعرسرایی، با به کار بردن مضامینی که بر خلاف فرهنگ مردانه‌ی شعرسرایی است و قبل از او در میان شاعران زن سابقه نداشته است، مخالفان زیادی می‌یابد؛ به طوری که با تهدید زندگی مشترکش به جدایی، با برگزیدن شعر بر همسر و فرزندش، آن را تکیه‌گاه خود می‌یابد و شعر در برابر چیزهایی که از دست داده است برای او به جایگزینی راضی کننده تبدیل می‌شود.

امتناع دیگران از پذیرفتن شعرهایش، او را بر ادامه‌ی راه و آزادی در سرایش سروده‌هایش حریص تر می‌کند؛ پس با اندیشه‌ی کمال بخشیدن به آن در برابر تمامی نابسامانی‌ها سرپا می‌ایستد و با خشم و زبانی آتشین به کنارگذاشتن موانعی برمی‌آید که او را از رسیدن به هدفش باز می‌دارد.

به لب‌هایم مزین قفل خموشی / که من باید بگویم راز خود را / به گوش مردم عالم رسانم / طنین آتشین آواز خود را / بیا بگشای در تا پر گشایم / به سوی آسمان روشن شعر / اگر بگذاریم پرواز کردن / گلی خواهم شدن در گلشن شعر (فرخزاد، ۱۳۸۱ : ۲۸-۲۷)

او شعر را ظرفی می‌یابد که مکنونات قلبی و هیجانات عاطفی و آنی خود را که گوش شنوایی برای شنیدن آن نیست، در آن می‌ریزد و مرهمی برای قلب مجروح اوست. خود او می‌گوید: «شعر برای من مثل پنجره‌ای است که هروقت به طرفش می‌روم، خودبه‌خود باز می‌شود، من آنجا می‌نشینم، نگاه می‌کنم... و می‌دانم که آن طرف پنجره یک فضا هست و یک نفر می‌شنود.» (طاهباز، ۱۳۷۶ : ۳۴۸)

لیک من خسته جان و پریشان / می‌سپارم ره آرزو را / یار من شعر و غمخوار من شعر / می‌روم تا بدست آرم او را (فرخزاد، ۱۳۸۱ : ۵۲)

در دوره‌ی اول فکری، سردادن ندای آزادی در سرودن شعر آشکارا دیده می‌شود ولی با تحقق یافتن خواسته‌ی فروغ و رسیدن به کمال شعری که خواهان آن بود، در دوره‌ی بعد دیگر در این خصوص نشانی از آن سوز و گداز اولیه نیست. در جایی شعر جلوه‌گاه معشوق است.

ای مرا با شور شعر آمیخته / این همه آتش به شعرم ریخته / چون تب شعرم چنین افروختی / لاجرم شعرم به آتش سوختی (فرخزاد، ۱۳۸۱ : ۲۱۰)

و در جای دیگر صدای عشق وسیله‌ی جاودانگی اوست.

تنها صداست / صدا که جذب ذره‌های زمان خواهد شد / چرا توقف کنم؟ / ... صدا، صدا، صدا، تنها صداست که می‌ماند (فرخزاد، ۱۳۸۱ : ۳۱۸)

آزادی زنان



فروغ را می‌توان تصویرگر زنی آزادی‌خواه دانست که جامعه‌ی مردسالارانه‌ی آن روز ایران او را به خشم آورده است. او به خاطر حفظ آزادی‌اش از پرازنده‌ترین چهره برای زن یعنی همسری مطیع و مادری خوددار چشم‌پوشی می‌کند و در اشعارش به بیان سیمای زنان ستمدیده‌ای می‌پردازد که ناامیدی و محنت زندگی آنان را دربرگرفته است.

بیزاری او از قید و بندهایی که دست و پای او را بسته و مانع آزادی‌اش می‌شود، باعث می‌گردد، نقاب ناجی زنان را به صورت زده در چهره‌ی زنی عصیانگر و روشنفکر ظاهر گردد که قوانین مسلط بر اجتماع را نمی‌پذیرد و حاضر به پذیرفتن زندگی همراه با خانه‌نشینی و بی‌تحرك زن ایرانی نیست و با تمامی این محدودیت‌ها به مبارزه برمی‌خیزد. فروغ در نامه‌اش به مدیر مجله‌ی ایران صفی‌پور می‌نویسد: «آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری و اجتماعی بانوان است... آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زن‌ها اجازه بدهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند.» (شاهرخی، ۱۳۸۳: ۱۷)

او به عنوان موجودی که با مرد برابر آفریده شده خواهان از میان برداشتن تبعیض‌های به وجود آمده بین زن و مرد در جامعه است و نمی‌خواهد که به خاطر جنسیتش از حقوقی که می‌تواند از آن بهره‌مند گردد محروم شود.

آن داغ ننگ خورده که می‌خندید/ بر طعنه‌های بیهده من بودم/ گفتم که بانگ هستی خود باشم/ اما دریغ و درد که زن بودم (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۱۳۶)

جامعه‌ی آن زمان که تا به حال زنی را با چنین جسارت در برابر خود ندیده بود، تحمل شنیدن سخنان او را نداشت؛ بنابراین در برابر او جبهه گرفت. نخستین مخالفان شعر او پدر و همسرش بودند به طوری که بعد از انتشار شعر گناه، توسط پدرش طرد شد و مجبور به ترک خانه‌ی پدری گردید. (شاهرخی، ۱۳۸۳: ۱۸)

فروغ برطبق اقتضای سنی و بدون اندیشه‌ای ژرف، تجربه‌ی زندگی خصوصی‌اش را به تمام جامعه‌ی آن‌روز تعمیم می‌دهد و او که «قادر به درک علت اصلی مسائل به زن نبود مرد را مسبب اسارت زن دانست.» (کراچی، ۱۳۷۶: ۳۸) او با زبانی گزنده، به بیان آن اندیشه در کلامش می‌پردازد. چنانچه در ادامه‌ی نامه‌اش به صفی‌پور در دفاع از حقوق زنان می‌نویسد: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنان با مردان است من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت بر اثر بی‌عدالتی مردان می‌برند، کاملاً واقفم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می‌برم.» (شاهرخی، ۱۳۸۳: ۱۷)

بیا ای مرد ای موجود خودخواه/ بیا بگشای درهای قفس را/ اگر عمری به زندانم کشیدی/ رها کن دیگرم این یک نفس را (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۷)

شاعر در ضمن انتقاد از مرد و لذت رهایی از چیرگی او که سنگینی غم را بر دلش می‌نشانند در خطاب به او می‌گوید:

وهه چه شیرینست/ از تو بگسستن و با غیر تو پیوستن/ در بروی غم دل بستن/ که بهشت اینجاست (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۴۱)

در شعر "حلقه" نیز در ضمن بیان دنیای زیبایی که مردان از ازدواج برای دختران ترسیم می‌کنند، جلوه‌های زیبای آغاز زندگی مشترک را چیزی جز سراب نمی‌داند که زنان در نهایت با درک دروغین و سطحی بودن آن، به این نکته پی می‌برند که جز بردگی و بندگی کاری نکرده‌اند.

دخترک خنده‌کنان گفت که چیست/ راز این حلقه‌ی زر/ راز این حلقه که انگشت مرا/ اینچنین تنگ گرفته است به بر/ ... مرد حیران شد و گفت/ حلقه‌ی خوشبختی است، حلقه‌ی زندگی است/ ... سال‌ها رفت و شبی/ زن پریشان شد و نالید که وای/ وای، این حلقه که در چهره‌ی او/ باز هم تابش و رخسندگی است/ حلقه‌ی بردگی و بندگی است (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۶۰-۵۹)

ولی در دو دفتر آخر، شاعری که همه چیز را از منظر سوداهای عاشقانه می‌دید اکنون در پی شناخت خود با نگاهی آگاهانه و به دور از تعصبات شدید قبلی به بیان مسئله‌ی ارزشمندی و بزرگی مقام زن می‌پردازد.

او از دید سطحی مردم جامعه که شخصیت و ارجمندی زن را با توجه به جسم ظاهریش می‌بینند و برای توانایی‌های او ارزشی قائل نیستند، شکایت می‌کند. (یزدانی، ۱۳۸۶: ۲۳۲) آزادی زنان در نگاه او با حضور در جامعه معنا پیدا می‌کند نه در گوشه‌ی خانه و پرداختن به کارهای معمولی و سکوت.

در شعر "عروسک کوکی"، سیمای زنی ایرانی را به تصویر می‌کشد که هیچ اراده و اختیاری از خود نداشته و شاهد همه چیز است؛ اما توانایی دم زدن ندارد. فردی که هیچ نقشی در اجتماع خود نداشته «چون صفر در تفریق و جمع و ضرب حاصلی پیوسته یکسان» دارد و پویایی و حرکت از او سلب شده «چون آب در گودال خود خشکید» است. با نگاه انتقادآمیز و زبانی در لفافه، بر دیدگاه جامعه نسبت به زن می‌تازد و خواستار حضور زن در جامعه و آزادی اوست.

می‌توان بر جای باقی ماند/ در کنار پرده، اما کور، اما کر/ ... می‌توان در بازوان چیره‌ی یک مرد/ ماده‌ای زیبا و سالم بود/ ... می‌توان همچون عروسک‌های کوکی بود/ با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید/ می‌توان در

جعبه ای ماهوت/ با تنی انباشته از کاه/ سال‌ها در لابلای تور و پولک خفت/ می‌توان با هر فشار هرزه‌ی دستی/ بی‌سبب فریاد کرد و گفت:/ "آه من بسیار خوشبختم" (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۱۷-۲۱۵)

باید توجه داشت که او آزادی زن را در مصرف و دل‌خوشی‌های دروغین او نمی‌بیند و در شعرش به شکایت و «توصیف چهره‌ی زنان جامعه‌ای پرداخت که در پناه مظاهر سیاسی وقت تغییر ماهیت داده‌اند، زنانی مصرفی در نظامی سرمایه‌داری که به یاری ظاهر زنانه، ادعای زن بودن دارند» (کراچی، ۱۳۸۳: ۳۷)

و خواهرم که دوست گل‌ها بود/ و حرف‌های ساده‌ی قلبش را / وقتی که مادر او را می‌زد/ به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد/ ... هر وقت که به دیدن ما می‌آید/ و گوشه‌ی دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود/ حمام ادکلن می‌گیرد (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۱۰-۳۰۹)

در همین راستا با زبانی طنز، استفاده‌ی تبلیغاتی را از زن مورد سرزنش قرار می‌دهد.

موهبت‌سیت زیستن، آری/ در زادگاه شیخ ابودلکک کمانچه‌کش فوری/ و شیخ ای دل ای دل تنبک تبار تنبوری/ شهر ستارگان گران‌وزن ساق و... پشت جلد و هنر (فرخزاد؛ ۱۳۸۱: 268)

### آزادی اجتماعی

فروغ بعد از نشر دفتر "عصیان" و یک دوره سکوت، در دفتر "تولد ی دیگر" و "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد"، به طرح درون‌مایه‌ی جدیدی می‌پردازد و آن اجتماع و مردم است. او تنها خواهان برابری مرد و زن و آزادی برخاسته از آن نیست، بلکه روح انسان‌دوستی او را بر آن می‌دارد که ندای برابری تمامی انسان‌ها را سردهد. او حضور آزادانه‌ی افراد را در جامعه، حق مسلم هر انسانی چه زن و مرد، چه فقیر و غنی و... می‌داند، به انتقاد از نابرابری و تبعیض در جامعه می‌پردازد که نتیجه‌ای جز یأس و ناامیدی به همراه ندارد. طبیعتاً در یک سطح دیده شدن تمام افراد جامعه با توجه به توانایی‌هایشان، سبب می‌شود که آزادانه به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و هنری و... بپردازند و در بهبودی اوضاع خود و کشورشان بکوشند.

نامرد در سیاهی/ فقدان مردی‌اش را پنهان کرده است/ و سوسک... آه/ وقتی که سوسک سخن می‌گوید/ چرا توقف کنم؟/ همکاری حروف سربی بیهوده است./ همکاری حروف سربی/ اندیشه‌ی حقیر را نجات نخواهد داد. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۱۸)

در سرزمین قدکوتاهان/ معیارهای سخن/ همیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند/ چرا توقف کنم؟/ من از عناصر چهارگانه اطاعت نمی‌کنم/ و کار تدوین نظام‌نامه‌ی قلبم/ کار حکومت محلی کوران نیست. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۱۹)

در شعر "ای مرز پرگهر" نیز با طرح موضوع نابرابری در جامعه، با زبانی طنز و کنایه آمیز، شروع زندگی اجتماعی خود را از زمانی می‌داند که نامش در شناسنامه ثبت شده است و تازه به عنوان عضوی از جامعه حق زیستن و دخالت در اجتماع را دارد. این شعر بیان‌کننده‌ی این امر است که برای فعالیت در جامعه، باید به جایی وابسته بود و نام و نشانی داشت.

من زنده‌ام، بله، مانند زنده‌رود، که یک روز زنده بود/ و از تمام آنچه که در انحصار مردم زنده‌ست، بهره خواهم برد. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

در این شعر از کسانی یاد می‌کند که با عدم شایستگی و با لقب کاذب روشنفکر، با دروغ و ریا به آزادی اجتماعی رسیده‌اند و حضور آنان در سراسر جامعه دیده می‌شود. در مقابل، کسانی که به خاطر نداشتن ثروت، حضورشان در جامعه کمرنگ شده حتی حق دخالت در امور جزئی کشور از آنان سلب گردیده است؛ گویی که اصلاً زنده نیستند. او تبعیض در جامعه را از موانع در راه آزادی و بازدارنده‌ی انسان از حرکت می‌داند.

و برگزیدگان فکری ملت/ وقتی که در کلاس اکابر حضور می‌یابند/ هر یک به روی سینه، ششصد و هفتاد و هشت کباب‌پز برقی/ و بر دست ششصد و هفتاد و هشت ساعت ناورز ردیف کرده و می‌دانند/ که ناتوانی از خواص تهی‌کیسه بودنست، نه نادانی. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۶۸)

حرکت فکری فروغ از فردیت به اجتماع را در شخصیت نجات‌دهنده هم می‌توان دید. در شعر "رؤیا" از دفتر "دیوار" سخن از ناجی عاشقی است که تنها دخترک را به قصر نور آرزوهایش می‌برد در حالی که در شعر "کسی که مثل هیچ‌کس نیست" از دفتر "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" ناجی رهایی‌بخش یک جامعه است و عدالت و برابری و آزادی را برای همه‌ی مردم به ارمغان می‌آورد.

فروغ با مقید نشدن به اندیشه‌های گذشته و افکار رایج در جامعه که مخالف با خواسته‌های اوست، در راه تحقق آرمانش گام می‌نهد و نخستین قدم را در مسیر شکفتگی و رسیدن به آزادی، نگاهی نو و تازه به پیرامون می‌داند.

من شبدر چهار پری را می‌بویم/ که روی گور مفاهیم کهنه روینده‌ست. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۳۰۴)

من دلم می‌خواهد/ که به طغیانی تسلیم شوم/ من دلم می‌خواهد/ که ببارم از آن ابر بزرگ/ من دلم می‌خواهد/ که بگویم نه نه نه (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۲۸)

تمام دست و پا زدن‌های فروغ در راه آزادی برای بدست آوردن تحرک و پویایی است. او رکود را نمی‌پسندد و با آن سخت بیگانه است. او لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ایستد و پیوسته تلاش می‌کند تا رشد کند و رشد دهد. چنانچه می‌سراید

... زمین هستم / که تمام آب‌ها را می‌کشد در خویش / تا تمام دشت‌ها را بارور سازد. (کراچی، ۱۳۷۶: ۳۱)

با انتشار دفتر تولدی دیگر، هر چند سالیان سال از آغاز شعرسرایی فروغ می‌گذشت و مفهوم آزادی در نگاه او همراه با نگرش اجتماعی، معنایی وسیع‌تر و منطقی‌تر به خود گرفته بود ولی باز جامعه، توانایی پذیرش سخنان او را نداشت؛ شاید بیشتر به این خاطر که او نمادی از یک زن عصیان‌گر بود که برخلاف جهت جامعه حرکت می‌کرد؛ در نتیجه بر طبق گذشته مخالفانی در برابر او قد علم کردند. او از آزادی گفت ولی طلب آزادی، تنهایی و فقر را برای او به همراه آورد.

چگونه روح بیابان مرا گرفت / و سحر ماه ز ایمان گله دورم کرد! / چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد / و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد / چگونه ایستادم و دیدم / زمین به زیر دو پایم ز تکیه‌گاه تهی می‌شود. (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

شرایط موجود شاعر را در وضعیتی بین ناامیدی و امیدواری قرار می‌دهد؛ چنانچه گاهی ناامیدانه می‌سراید

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد / ایمان بیاوریم به ویرانه‌های باغ تخیل / به داس‌های واژگون شده‌ی بیکار / و دانه‌های زندانی (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۸۹)

ولی باز او که گویی رسالت آزادی‌خواهی بر عهده‌ی او گذاشته شده با به جان خریدن سختی‌های راهی که در پیش گرفته است، مأیوس نمی‌شود و امیدوارانه با آرزوی تحقق یافتن آن، راه خود را دنبال می‌کند. من این جزیره‌ی سرگردان را / از انقلاب اقیانوس / و انفجار کوره گذر داده‌ام / و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود / که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۸۹)

#### نتیجه

با بررسی‌های انجام شده می‌توان بدین نتیجه رسید که آزادی در نگاه فروغ، آزادی در عشق، آزادی در سرودن شعر، آزادی زنان و آزادی در اجتماع را دربرمی‌گیرد که دگرگونی اندیشه‌ی فروغ، آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

آزادی در سرودن شعر در دو دفتر آخر فوق‌العاده کمرنگ می‌شود و آزادی افراد جامعه که در دوره‌ی قبل از آن خبری نیست، محتوای بسیاری از اشعار را تشکیل می‌دهد. آزادی زنان چون دیگر موارد تحول‌یافته در

نگاه فروغ، از حالت فردی و سطحی خارج می‌شود مسئله‌ی استقلال و حضور زن در جامعه با تفکری سرچشمه گرفته از ارزشمندی زن مطرح می‌گردد. آزادی در عشق نیز با کاهش اصطلاحات ممنوعه در قالب امری مقدس مورد ستایش قرار می‌گیرد.

به طور کلی در دوره‌ی اول، آزادی فردی است و شاعر با زبانی آتشین و عصیانی به بیان آن‌ها می‌پردازد ولی در دوره‌ی دوم نگاه عمیق و دقیق شاعر به محیط اطرافش و دیدن انسان‌های توانا و زجرکشیده و اجتماع فاسد زمان، باعث می‌گردد که از فردیت خویش رها شده، خود را واحدی از یک مجموعه‌ی بزرگ‌تر به نام اجتماع بداند که انسان‌های در آن برای رسیدن به اهداف خود و حضور موفق در جامعه، نباید در چارچوب قواعد تحمیلی و مصلحت‌جویانه‌ی فرصت‌طلبان محدود شوند بلکه باید آزاد و رها باشند. فروغ تحت تأثیر این عقیده‌ی برخاسته از تفکر با زبانی نرم‌تر و آرام‌تر از پیش به بیان مضامین مورد نظر خود می‌پردازد.

پی‌نوشت

(۱) تذکره‌هایی که در این زمان نوشته شد به قرار زیر است:

تذکره‌ی زنان شاعر معاصر ایران، اثر سید هادی حائری، کوروش ۱۳۲۷

از رابعه تا پروین، اثر محمدعلی کشاورز، صدر ۱۳۳۴

زنان سخنور، گردآوری علی اکبر مشیر سلیمی ۳ جلد ۱۳۳۵

(۲) برای نمونه گزیده‌هایی از اشعار سیمین بهبهانی و مهین اسکندری آورده می‌شود:

سیمین بهبهانی:

همنفس، همنفس مشو نزدیک

دشنه‌ام، آب داده از زهرم

اندکی دورتر که سر تا پا

کینه‌ام، خشم سرکشم، مهرم

مهین اسکندری:

گویمت بیگانه مرد خودپسند

وعده‌ها و عهد و پیمانانت چه شد؟

شعله‌های سرکش عشق و وفا  
آه بر گور دو چشمانت چه شد؟

### منابع

- ۱) شاه‌رخ، مهستی، (۱۳۸۰)، فروغ در باغ خاطره‌ها، گردآوری پوران فرخزاد، کسی که مثل هیچ‌کس نیست درباره‌ی فروغ فرخزاد، تهران: کاروان: ۳۸-۱۳
- ۲) شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۲)، ادوار شعر فارسی، چاپ ۲، تهران: سخن.
- ۳) طاهباز، سیروس، (۱۳۷۶) مصاحبه‌ی سیروس طاهباز با فروغ فرخزاد، گردآوری محمود مشرف آزاد، پریشادخت شعر زندگی و شعر فرخزاد، تهران: ثالث: ۳۷۳-۳۴۷
- ۴) فرخزاد، پوران، (۱۳۸۰)، نیمه‌های ناتمام، چاپ ۱، تهران: تندیس.
- ۵) فرخزاد، فروغ، (۱۳۸۱)، دیوان فروغ فرخزاد، چاپ ۱، به‌کوشش بهمن خلیفه بناروانی، تهران: طلایه.
- ۶) کراچی، روح‌انگیز، (۱۳۷۶)، فروغ یاغی مغموم، چاپ ۱، تهران: راهیان اندیشه.
- ۷) \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳)، فروغ فرخزاد، چاپ ۱، شیراز: داستان‌سرا.
- ۸) لنگرودی، شمس، (۱۳۷۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۲، چاپ ۱، تهران: مرکز.
- ۹) \_\_\_\_\_، (۱۳۷۷)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۳، چاپ ۱، تهران: مرکز.
- ۱۰) یزدانی، زینب، (۱۳۸۶)، زن و شعر، چاپ ۱، تهران: تیرگان